

# خیزش ژینا و میل به تمدن ناسرکوبگر

هیمن رحیمی



وقت‌تان بخیر  
 اسم من نارضایتی است  
 متولد شهر یاغی شدن و  
 محله‌ی گرسنگی و  
 کوچ‌هی مشقت هستم  
 از اکنون به بعد...  
 من به قبیل‌هی سکوت تعلق ندارم  
 من رهگذر جاده‌های  
 ابدی انتظار و  
 شعار بی‌دست‌وپا نیستم  
 از امروز به بعد...  
 من همشهری نقشه‌ی  
 وطن دزدیده شده نیستم  
 وطنی که هر بار یا انگشتی را از او می‌دزدند  
 یا گوشی و یا چشمی از او را گم‌و‌گور می‌کنند و  
 یا کلمه‌ای از او را زنده‌به‌گور می‌کنند و  
 با این حال نه فریادی از او سر می‌زند و  
 نه یکی از زخم‌هایش جریحه‌دار می‌شود

شیرکو بیکس (اکنون دختری وطن من است)

پیش‌تر در یادداشتی از خیزش ژینا به‌عنوان شبجی برای آزادی و زندگی<sup>۱</sup> صحبت کرده بودم. اکنون بیش از دو ماه از شروع خیزش می‌گذرد و خیزش کماکان در نقاط مختلف ایران در جریان است. شدت و رادیکالیزه شدن خیزش در همه جا یکسان نیست و در کردستان به‌مثابه زادگاه آن به‌سوی گام‌های عملی‌فراتری پیش رفته است، حال آن‌که در بسیاری از نقاط کشور سرعت تحولات بسیار کم‌تر است. در یادداشت پیش

۱- بنگرید به: هیمن رحیمی، شبج آزادی و زندگی، سایت نقد اقتصاد سیاسی، مهر ۱۴۰۱

بحث از شوق زندگی و میل به آزادی و زندگی را به‌عنوان دلایل فراگیری خیزش در مقیاس سراسری ذکر کرده بودم. در این یادداشت ابتدا سعی شده این میل به زندگی را با توجه به واژگان مارکوزه و فروید در خلال کتاب «اروس و تمدن»<sup>۲</sup> صورت‌بندی و سپس در مورد جهت‌گیری‌ها و سمت‌وسوی خیزش و وضعیت کنونی آن صحبت شود.

### میل به زندگی به‌مثابه طغیان برای یک تمدن ناسرکوبگر

فروید در یکی از کتاب‌های خود به اسم «تمدن و ملالت‌های آن»<sup>۳</sup> روند پیشرفت تمدن را مبتنی بر سرکوب میل می‌داند. در نظر وی قلمرو ناخودآگاه، «اید» (نهاد)، با رشد کودک و گذر از مرحله‌ی نهانی از سوی «اگو» (خود) سرکوب می‌شود. اگو که برساننده‌ی شخصیت انسانی در دنیای واقعی است و بازخورد اجتماعی را نمایندگی می‌کند، با پیروی از قوانین دنیای خارج بر طبق اصل واقعیت هدایت می‌شود. در حالی که اید مخزن لیبیدو و تابع اصل لذت است. مصلحت‌های اجتماعی و نظام کار سبب پیروی عقل با پیروزی اگو در اصل واقعیت می‌شود و انسان نوعی به‌ازای پیشرفتی که تمدن برای وی به ارمغان می‌آورد، اصل لذت و لیبیدو را سرکوب می‌کند. اصل واقعیت فضای تخیل و فانتزی را پر می‌کند و همه را در جهت برآوردن خود تعریف می‌کند. وجدان به‌عنوان یکی از کارکردهای سوپراگو، از طریق احساس تقصیر (گناه) اعمال و نیت‌های اگو را تحت نظر دارد. فروید می‌گوید بهایی که انسان برای پیشرفت تمدن می‌پردازد محرومیت از سعادت بر اثر افزایش احساس تقصیر است. فروید که اروس را علاوه بر گزینه‌ی حیات به معنای میل جنسی شکوفاشده و نماد اصل لذت می‌داند، معتقد است که در جدال بین گزینه‌ی مرگ و اروس، گزینه‌ی حیات برای ماندگاری، قوانین تمدن سرکوب‌گر را می‌پذیرد تا بتواند در برابر گزینه‌ی مرگ مقاومت

۲- کتاب «اروس و تمدن (پرسشگری فلسفی درباره‌ی فروید)» توسط امیر هوشنگ افتخاری‌راد از سوی نشر چشمه به فارسی برگردانده شده‌است.

۳- کتاب «تمدن و ملالت‌های آن» با ترجمه‌ی محمد مشیری از سوی نشر ماهی به فارسی برگردانده شده‌است.

کند. این بدان معنی نیست که گزینه‌ی حیات پیروز است، بلکه گزینه‌ی حیات سرکوب‌شده پیروز است. تمدن سرکوبگر سوبه‌های خود را در کار بیگانه‌شده بیشتر نمایان می‌کند و لیبیدو را به حاشیه می‌راند و نظام مبتنی بر پدرسالاری و ازدواج تک‌همسری با سرکوب لیبیدو، میل را به عشق به دیگری استحاله می‌دهد که هدف از آن نه ارضای میل، بلکه سرکوب میل است.

در مقابل فروید، مارکوزه در کتاب «اروس و تمدن»، استدلال می‌کند که شکل تمدن سرکوبگر تنها یک وجه از تمدن را شامل می‌شود و اصرار دارد که با استفاده از واژگان فروید و در قامت یک فرویدی راست‌آیین می‌توان شکلی از تمدن را متصور شد که ناسرکوبگر است و از شیخ جهانی سخن می‌گوید که می‌تواند آزاد باشد. ناامیدی و بدبینی فروید از تمدن بعضاً می‌تواند نمایانگر شرایط زندگی خود فروید نیز باشد که در اواخر عمر خویش مجبور به تن‌دادن به مهاجرت اجباری از زادگاه خود وین شد و نازی‌ها عیان‌ترین شکل از تمدن سرکوبگر را به نمایش گذاشتند. با این حال، فروید کاملاً از تمدن قطع امید نمی‌کند و می‌گوید شاید روزی اروس جاوید بتواند بر گزینه‌ی مرگ پیروز شود و نوع دیگری از تمدن را پدید آورد و همچنین از نظر فروید تغییر واقعی در روابط مالکیتی از هر دستور اخلاقی سودمندتر است. مارکوزه با مطرح ساختن اسطوره‌های اروس و ناریسیستی از شرایطی سخن به میان می‌آورد که در آن نه‌تنها اید در ازای اگو سرکوب نمی‌شود، بلکه می‌تواند بر یک مبنای لیبیدویی و به دور از سرکوب میل جنسی، تمدنی در جهت پیروزی اروس و لذت بنیان نهد. مارکوزه پیروزی تمدن سرکوبگر را تصدیق می‌کند، اما می‌گوید که می‌توان با تغییر در ساختار کار و کار اجتماعاً سودمند به فراسوی این افق پیش رفت و رهایی را در پیروزی اصل لذت متصور شد. مارکوزه می‌گوید تحت شرایط ناسرکوبگر جنسیت مستعد اروس «شدن» است. بدین معنی که گرایش دارد به خود-والایشی در روابط پایدار در جهت ارضای غرایز برسد. مارکوزه ریشه‌های تمدن سرکوبگر را در شکل سازمان‌دهی کار اجتماعی مبتنی بر نظام بهره‌کشی سودمحور و کمبودی می‌بیند: از سویی برای جامعه‌ای که به مصرف‌گرایی عادت کرده، نبود امکانات به‌روزتر کمبودی تلقی می‌شود و از سوی دیگر کسانی که برای معیشت سخت کار می‌کنند و سختی بیشتری از طبقات بالاتر متحمل

می‌شوند واجد نوع دیگری از کمبودی هستند. مارکوزه نوع دوم را سرکوب مازاد می‌داند که غیرضروری است. در این مسیر مارکوزه می‌گوید که تحت محدودیت‌های تحمیلی جامعه‌ی مدرن، اصل واقعیت هیئت سرسختانه و منحرفانه‌ای به خود می‌گیرد که مارکوزه آن را «اصل عملکرد» یا سازگاری اجتماعی مطابق الزامات رقابت می‌نامد. اصل عملکرد که بقای اجتماعی را تعریف می‌کند، سرکوب مازاد را تحمیل می‌کند. اما مارکوزه با پناه بردن به اروسیس و خدای شعر یونانی هنر را واجد شرایطی می‌داند که می‌تواند بر این نظام سازمان‌دهی کار سرمایه‌دارانه فایق آید و آن را دگرگون کند. البته بدان معنا نیست که روابط عقلانی در تمدن کاملاً سرکوب‌گر هستند و هیچ‌گونه آزادی از طریق این روابط میسر نیست، بلکه در نظر وی بیگانگی فزاینده به خودی خود پتانسیل آزادی را افزایش می‌دهد و پیروزی تمدن سرکوبگر ریشه در شکل‌گیری نظام سرکوب لیبردویی است که از طریق اصل عملکرد سرکوب مازاد را برمی‌سازد.

مارکوزه برای امکان‌پذیربودن شکلی از تمدن ناسرکوبگر همچنین به سراغ کانت و شیلر نیز می‌رود و از قوه‌ی حکم کانت در مقابل عقل عملی و عقل نظری سخن به میان می‌آورد. بنا بر نظرات مارکوزه قوه‌ی حکم همان وجه حاوی بُعد هنری است که می‌تواند اصل لذت را بر اصل واقعیت پیروز گرداند. مارکوزه می‌گوید که از درون‌مایه‌ی نظریه‌ی فروید این نتیجه حاصل می‌شود که «موانع طبیعی» در غریزه، اگر از تابوهای کهنه و ممنوعیت‌های بیرونی جدا شوند، چه بسا در حکم بها دادن به لذت ایفای نقش کنند. مارکوزه همچنین خاطر نشان می‌کند که سوپراگو در مقام نماینده‌ی ذهنی نظام اخلاقی، صرفاً نماینده‌ی اصل واقعیت در قالب پدر ممنوع‌کننده و مجازاتگر نیست و در موارد بسیاری با دفاع از ادعاهای اید در برابر اگو و جهان بیرونی متحد پنهانی اید است و نماینده‌ی یک مرحله‌ی ابتدایی است که نظام اخلاقی هنوز خود را از اصل لذت رها نکرده‌است. اما باید در نظر داشت که والایش ناسرکوبگر بدون فراروی از اصل واقعیتی که تمدن سرکوبگر تحمیل می‌کند، میسر نیست و میل باید در برابر آن بازتعریف شود. با این بحث خلاصه از کتاب اروس و تمدن مارکوزه می‌توان وجوه رهایی‌بخشی خیزش ژینا و شبخ آزادی و زندگی را از این منظر بررسی کرد. اصل واقعیت به‌مثابه سنت و قانون در جامعه‌ی ما، شکلی از تمدن سرکوبگر را به نمایش می‌گذارد که صلاح جامعه را در پیروی از قوانین خود و غلبه بر شهوت و لذت معرفی می‌کند. این اصل

واقعیت بدن زنانه را سرکوب کرده و آنها را حاوی ویژگی‌های شهوت‌زا می‌داند و راه رستگاری را در پوشاندن بدن زنانه می‌داند تا بلکه زنان و مردان به گناه آلوده نشوند. تمدن سرکوبگر تنها به توصیه‌ی رستگاری انسان‌ها برای برحذر داشتن آنها از گناه و آلودگی کفایت نمی‌کند و گشت ارشاد نمودی اجرایی از این تمدن سرکوبگر است که هرگونه امکان بازنمایی بدن را به شدت سرکوب می‌کند. همچنین اصل عملکرد نمودهای خود را در شکل کار اجتماعی و نظام مبتنی بر کار از خودبیگانه نشان می‌دهد و با سرکوب بدن‌های بیگانه‌شده و استثمارشده هرگونه رهایی و لذتی را از بین می‌برد. بنابراین ساختار سیاسی حاکم بر ایران بیش از هر چیزی مظهر پیروزی اصل واقعیت بر اصل لذت است که از سرکوب لیبیدو و بدن زنانه شروع می‌کند و دامنه‌ی زندگی اقتصادی را هم می‌گیرد. در چنین اصل واقعیتی، نظم حاکم از طریق تبلیغات ناسیونالیستی و/یا مذهبی و با وعده‌ی آرامش و امنیت می‌خواهد که مانع از خروش اصل لذت شود. همان‌گونه که اگر با مصلحت زندگی باثبات‌تر اصل لذت را سرکوب می‌کند، در این‌جا حاکمیت در مقام اگو، ناملایمتی‌ها و مشکلات موجود را با مصلحت امنیت و وعده‌ی توسعه و پیشرفت در زمانی دیگر و همچنین کسب لذت در دنیایی دیگر توجیه می‌کند و اصل لذت را به شهوت و امیال فرومایه تنزل می‌دهد که شایسته‌ی سرکوب هستند. اما در دوگانه‌ی اصل لذت و اصل واقعیت، اید نیز نمی‌تواند برای همیشه ساکت بماند و این چنین است که در خیزش ژینا، خود را به شکل شبحی برای زندگی و میل و آزادی از نو نمایان می‌کند. گویی این خیزش نوید یک تمدن ناسرکوبگر را به ما می‌دهد و شبحی از آزادی و زندگی را در برابر اصل واقعیت نمایان می‌سازد. رؤیای تمدن ناسرکوبگر تحت اصل لذت نخستین رویه‌ی خود را در همان بدن زنانه نمایان ساخت و در برابر سرکوب بدن به‌پا خاست. در عوض اصل واقعیت که بدیل‌های فرازمینی و توهمات ناسیونالیستی به میل را تحمیل و اصل لذت را سرکوب می‌کند، این اید است که به‌پاخاسته و در پی بازپس‌گیری اصل لذت است و در برابر اصل واقعیت مقاومت می‌کند. بنابراین نخستین واکنش در پی خیزش ژینا همین بازپس‌گیری لذت و زندگی است. در حالی که اصل واقعیت، لیبیدو را به شهوت و نابه‌سامانی متهم و محکوم به ارضای میل در قالب چارچوب‌های زندگی خانوادگی و قانونی می‌کند و نمایان

شدن موی زنان را نمادی از تحریک جنسی و ایجاد نابه‌سامانی معرفی می‌کند، لیبیدو سعی دارد زندگی را پس بگیرد و حداقلی‌های یک زندگی آزاد را داشته باشد. برداشتن حجاب در این مسیر فیکتوری اعتراضی است و در آتش انداختن آن اعتراضی محکم بر ضد اصل واقعیت و از این طریق می‌خواهد در برابر سرکوب شدید اصل واقعیت مقابله‌به‌مثل کند. زنان در قیام بر ضد اصل واقعیت نمایندگان مبارزه بر ضد همان ساختاری هستند که اصل واقعیت را بازنمایی کرده و آن هم نظم پدرسالار و مردمحور است که خود از عوامل اصلی سرکوب اصل لذت است.

بنابراین همان‌گونه که بالا توضیح داده شد اصل لذت به زمینه بازگشته و در پی بازپس‌گیری میل است. همان‌گونه که مارکوزه با بهره‌گیری از الگوهای هنری و همچنین قوه‌ی حکم کانت، هنر را مظهر بازپس‌گیری اصل لذت می‌داند و کار به‌مثابه اثر هنری را در مقابل کار اجتماعاً سودمند و بیگانه‌شده قرار می‌دهد، در خیزش ژینا نیز تبلور هنری برای این بازپس‌گیری میل در قالب پرفورمنس‌ها و جلوه‌های هنری از اعتراضات خیابانی و همچنین شادی و رقص و آواز در میانه‌ی اعتراضات، نقش برجسته‌ای برای نشان دادن شورش زندگی ایفا می‌کنند. در تمام اعتراضات دانشجویی و اعتراض به تفکیک سلف دانشجویی گرفته تا سرودهای هنری حول محور زن، زندگی، آزادی و پرفورمنس به یاد «خدانور لجه‌ای» و نمایش رنجی که کشید؛ همگی این جلوه‌های هنری را به تصویر می‌کشند. پس دقیقاً در اینجاست که هنر عقل سرکوب‌شده را زیر سؤال می‌برد و می‌خواهد نور اصل لذت و میل به زندگی را بر همگان بتاباند. بوسه‌ی دختر و پسر جوان در شیراز قاب زیبایی از این میل به بازپس‌گیری میل و زیبایی را به ما نشان می‌دهد.

اما بدن زنانه، تنها بخش از اصل لذت نیست که در این جا سرکوب شده است، کار بیگانه‌شده در قالب نظام کار اجتماعاً سودمند بخش دیگری از سرکوب اصل لذت است که به شکلی سراسری بر همه‌ی اجزاء اعمال شده است. کاری که در قالب یک نظام سرمایه‌دارانه، خود را هم در نواحی مرکزی کشور و در قالب استثمار طبقه‌ی کارگر و فرودست جامعه و اشکال کاری بی‌ثبات کاری که در اقتصاد شرکتی تهران و برخی از کلان شهرها حاکم است به نمایش می‌گذارد و هم در قالب توسعه‌ی ناموزون سرمایه‌داری است که حاشیه‌ی کشور را با خیل گسترده‌تر بیکاران و فرودستان مواجه

کرده‌است. افزون بر شکل توسعه‌ی ناموزون سرمایه‌داری، ناسیونالیسم فرادست در قالب سلطه‌ی ملی و مذهبی حاشیه را فراتر از استثمار سرمایه‌داری تحت ستم قرار می‌دهد و شهرها و نواحی فقیر و عقب‌مانده از منظر اقتصادی جلوه‌ای از این سرکوب مضاعف هستند. همین عامل سبب شد که در خیزش ژینا نواحی حاشیه‌ای کشور بسیار قدرتمندتر به میدان بیایند و گُردها و بلوچ‌ها که از سرکوب نظام‌مند سیاسی و اجتماعی و اقتصادی رنج می‌برند را به بخش بزرگی از شورش سراسری تبدیل کنند. آنها طلب آزادی و زندگی را می‌کردند تا میل به یک زندگی باکرامت را نشان دهند.

گُردها اجزایی از بدن ایران به‌مثابه یک کلیت هستند که بیش از هر جزء دیگری سرکوب شده و حق خواهی آنان با انگ تجزیه‌طلبی مواجه شده است. از منظر اگو آنان بایستی در برابر اصل واقعیت تسلیم شوند و منافع را خود را فدای اصل واقعیت کنند، چراکه اصل واقعیت بهتر از هرکسی می‌تواند صلاح اجزاء خود را تشخیص دهد. لیبیدو این بار به‌مثابه یک جزء دیگر از بدنه‌ی سرکوب شده و تنها در همراهی با گفتمان اصل لذت است که می‌تواند خود را نشان دهد. بنابراین دو سرکوب شده‌ی نخست انقلاب ۵۷ در اینجا به مثابه زنان و گُردها در طلب رهایی و دفاع از اصل لذت عمل می‌کنند و بدنه‌ی اولیه و اصلی اعتراضات را شکل دادند. به یاد داشته باشیم که جرقه‌ی شروع اعتراضات که قتل ژینا امینی بود، ترکیبی از همین دو عامل ستم‌دیده بود و شخص قربانی هم یک زن و هم یک گُرده بود و همین بود که مرگ وی را چنین غمناک ساخت و سوگ او را به خیزش بدل کرد. اصل لذت این بار تنها نماند و سایر اجزاء در قالب همان بخش‌هایی که میل آنها کم‌تر سرکوب شده و صدایی برای شنیدن داشتند، همراهی کردند و همین بود که خیزش ژینا را به یک خیزش سراسری در مقیاس ایران تبدیل کرد.

اما جوانان نیروی محرکه‌ی اصلی جنبش هستند. جوانانی که غالب آنها دهه‌ی هشتادی هستند و با انرژی زیاد در اوایل جوانی، زندگی را طلب می‌کنند. غالب آنها فرزندان دهه‌ی پنجاهی‌ها هستند که در دهه‌ی هفتاد و هشتاد سرخوردگی‌های سیاسی والدین خود که در پی انتخابات دو خرداد و تحولات پس از آن تا ۸۸ پدید آمد را به چشم دیده‌اند و بعضاً کوچک‌تر شدن سفره‌ی خانوارها و یأس و ناامیدی حاکم



بر جامعه در اوایل دهه‌ی ۹۰ را با گوشت و پوست خود احساس کرده‌اند. آنان سعی دارند که راه خود را از پیشینیان جدا سازند و حقیقتاً در جستجوی زندگی باشند تا بلکه نسل آنها مثل پیشینیان دچار سرخوردگی نشود. آنان حتی نسل دهه‌ی شصتی که حضور فعالی در دانشگاه داشتند و با فارغ‌التحصیلی دچار ناامیدی حاصل از بیکاری و بعضاً مهاجرت به خارج از کشور شده‌اند را دیده‌اند. بنابراین جوانان که هم در میان جامعه‌ی کردستان و هم در میان خود زنان حضور بسیار فعالی داشتند، لذت را به‌مثابه جستجوی زندگی و بهره بردن از شور و شوق دوران جوانی و فرار نکردن از مرزها می‌جویند و در برابر اصل واقعیت حاکم ایستادگی می‌کنند.

اما یک خیزش برای نوید تمدنی ناسرکوبگر باید بتواند گفتمان رادیکال و سیاست رهایی‌بخش را نیز در خود داشته باشد. در ادامه‌ی این بحث به رادیکال بودن خیزش و راه پرپیچ‌وخم مبارزه پرداخته شده است. مسئله‌ی هژمونی در سمت‌وسو دادن به خیزش بسیار مؤثر است که در ادامه در این مورد بحث شده است.

## خیزش ژینا به مثابه یک خیزش رادیکال

شکل خیزش ژینا بسیار رادیکال‌تر از موارد خیزش‌های چند سال پیش بود. میل به لذت و زندگی بود که این خیزش را چنین رادیکال کرده بود و شاید عامل آن هم به دلیل حضور سرکوب‌شده‌ها برای بازپس‌گیری زندگی بود. این خیزش توانست دوباره گفتمان انقلاب را در جامعه‌ی ایران احیا کند و انقلاب نه به‌مثابه حرکتی که جزیره‌ی ثبات ایران را در سال ۵۷ از بین برده است (گفتمانی که از سوی سلطنت طلب‌ها مدتی است در جامعه‌ی ایران به راه انداخته شده است و با نكوهش انقلاب ۵۷ به ستایش از سیستم استبدادی پهلوی می‌پردازند. در این بین برخی از اصلاح‌طلب‌ها نیز با صحبت از مزیت اصلاحات میلی‌متری و راضی شدن در این گفتمان ضدانقلابی نقش داشتند)، بلکه انقلاب به‌عنوان تنها راه‌حل برای رهایی از سرکوب و دستیابی به آزادی در جامعه‌ی ایران از نو پدیدار گشت. در حالی که نفی انقلاب در ایران به صورت یک گفتمان وسیع اشاعه یافته بود و انقلاب سبب همه‌ی مشکلات حاضر جامعه‌ی ایران دانسته می‌شد، این بار و در پی سراسری شدن خیزش ژینا بار دیگر گفتمان انقلاب به جامعه‌ی ایران بازگشت و به گفتمان اصلی استثمارشدگان و سرکوب‌شدگان بدل شد. وجود همین

عوامل است که خیزش ژینا را از خیزش‌های ۸۸، ۹۶ و ۹۸ متمایز می‌کند. در حقیقت نباید خیزش‌ها را به‌تنهایی بررسی کرد، بلکه در حقیقت آنها بخشی از یک روند کلی و در امتداد یکدیگر هستند، اما فریادهای اصلاح‌طلبانه در ۸۸ و فریادهای اعتراضی کور در ۹۶ و ۹۸ به گونه‌ای مانع از دسته‌بندی این حرکت‌ها در قالب یک جنبش رادیکال می‌شد. این جنبش که گویی نسخه‌ی بلوغ یافته‌ی همه‌ی این حرکت‌ها از ۸۸ به این سو بود، توانست طیف بزرگی از سرکوب‌شده‌ها از انواع لایه‌های تبعیض را با قدرت به خیابان بکشاند و محدود به طبقه‌ی اقتصادی و اجتماعی خاص و یا اقلیت ملی و جنسیتی خاص نشود. از یک‌سو، شاهد حضور طبقه‌ی متوسط شهری به‌خصوص در کلان‌شهرها بوده‌ایم که بعد از ۸۸ غالباً در شورش‌های خیابانی غایب بودند و از سویی طبقات فرودست جامعه که پیش‌برنده‌ی اصلی خیزش‌های ۹۶ و ۹۸ بودند به میدان آمده‌اند و به‌طور خاص، طردشدگان و حذف‌شده‌های اولیه‌ی انقلاب ۵۷ یعنی زنان و گردها دو بال پیش‌برنده‌ی آن بودند. حضور همین لایه‌های مختلف تبعیض‌دیده، نقش مرکزی کردستان و حضور قدرتمند زنان سبب شد که گرایش‌های ارتجاعی و راست افراطی در قالب گروه‌های سلطنت‌طلب نتوانند دست بالا را در خیزش پیدا کنند. شعار «زن، زندگی، آزادی»، که خود هم نام جنبش و هم شعار اصلی آن بود، به‌خوبی جبهه‌بندی رادیکال جنبش را نشان می‌دهد. شعاری که از مبدأ خیزش یعنی سقر و کردستان آغاز شد و به سراسر ایران اشاعه یافت. افزودن برچسب‌های ارتجاعی و ناسیونالیستی از سوی اپوزسیون راست‌گرا به شعار، نظیر «مرد، میهن، آبادی»، نتوانست سراسری شود و در بخش‌های فعال‌تر جنبش نظیر کردستان هیچ‌گاه شنیده نشد.

### هژمونی، جهت‌گیری‌ها و مسئله‌ی سازمان‌دهی در خیزش ژینا

همان‌گونه که در بالا گفته شد، خیزش ژینا عمیقاً خیزشی رادیکال بوده و خواست‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه را در قامت شعارهای اصلی خیزش و پرفورمنس‌های اعتراضی خود به نمایش گذاشته است. علاوه بر مبارزه در ساحت خیابان، هژمونی در جهت‌دهی به خیزش بسیار مؤثر است. به همین سبب سؤال که این‌جا مطرح است، این است که آیا خیزش توانسته سمت‌وسوی هژمونیک یک خیزش

رادیکال را به خود بگیرد و یا این رادیکالیسم تنها در سطح شعار باقی مانده‌است؟ از همان آغاز خروش خیزش ژینا راست افراطی در قامت سلطنت‌طلب‌ها و سایر پوپولیست‌های راست بیکار ننشسته‌اند. گرچه به‌طور کلی راست افراطی بیشتر شبیه نظاره‌گر بود، اما قصد مصادره‌ی شعارها و به‌ابتدال کشاندن آنها و جای‌گذاری شعارهای ناسیونالیستی مبتنی بر گفتمان وطن و فقط خودمان، که خاص گفتمان راست افراطی است، را در سر داشته و دارد. با وجود آن که راست افراطی به واسطه‌ی سلطه در رسانه‌ها و در اختیار داشتن منابع مالی وسیع توانسته بخش بزرگی از گفتمان داخلی کشور را علی‌الخصوص پس از دی ماه ۱۳۹۶ با خود همراه سازد، بعضاً توانستند برخی از این شعارهای ارتجاعی را به جنبش قالب کنند و از ماهیت رادیکال و رهایی بخش شعارها و مطالبات کم کنند. اما تا این لحظه که جنبش همچنان پابرجاست، راست افراطی نتوانسته جهت‌دهی اصلی جنبش و سمت‌وسوگیری آن را تعیین کند. بازگشت گفتمان انقلاب خود نمودی از همین مسئله است. در حالی که راست افراطی با آوردن گفتمان براندازی و «رژیم چنج»، هدف حرکات سیاسی اخیر را نه انقلاب و تغییری بنیادی در ساختار جامعه، بلکه چیزی از همان جنس تغییر از بالا و رژیم چنج مهندسی شده معرفی می‌کرد. آنها در برابر شعارهایی نظیر «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر»، این بهانه را می‌آوردند که گویا صف اتحاد را می‌شکند و نمی‌تواند برای همه رضایت‌بخش باشد. اما حقیقتاً هیچ‌گونه اتحادی در این‌جا در میان نیست و یک خیزش رادیکال نه به دنبال اتحاد در میان کل مردم، بلکه در میان فرودستان و ستم‌دیدگان است.

با این همه، به‌رغم برخی وجوه رادیکال، چه هنوز نتوانسته خواسته‌های رادیکال را به درون جنبش بکشد و گفتمان‌سازی در عرصه‌ی مطالبات اجتماعی و اقتصادی رادیکال و شکل سیاسی مطلوب را عملی کند. در مقابل، گرایش‌های مختلف راست رسانه‌های اصلی را در اختیار دارند و می‌توانند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند. درست است که جنبش در کردستان رشد بیشتری داشته و اساساً ایده‌ی سلطنت‌طلبی در کردستان نه مقبولیتی دارد و نه گفتمانی سراسری در سطح جامعه است، اما تمامیت جهت‌گیری‌های سیاسی جنبش نمی‌تواند از آنجا سرچشمه بگیرد و کردستان به‌مثابه آغازگر و شدت‌بخش خیزش و زادگاه شعار نمی‌تواند هژمونی سیاسی در کلان‌شهرهای مرکزی ایران را تعیین کند. بنابراین برای ایجاد هژمونی چه اقدام‌های عملی بیشتری

مورد نیاز است تا بتوان از این طریق در گفتمان‌سازی برای شاخه‌های سیاسی پیش رو مؤثر بود. قبل از هر چیزی باید در نظر داشت همان‌گونه که محمدرضا نیکفر در یادداشتی تحت عنوان «[جنبش و شرط ژرفایابی آن](#)»<sup>۴</sup> به این مسئله اشاره کرده است، ما همه با هم نیستیم و هیچ مایی وجود ندارد و مسئله‌ی مهم برای یک جبهه‌ی متحد قدرتمند نه وجود یک ما از کل کشور و همه‌ی مردم، بلکه همکاری و هماهنگی بین گروه‌های تحت ستم و تبعیض است و لایه‌های آن را زنان و طبقات فرودست جامعه در قالب گروه‌های تحت ستم ملی و طبقاتی و لایه‌های تحت ستم جنسیتی تشکیل می‌دهند.

مسئله‌ی دیگر، مسئله‌ی شکل سازمان‌دهی اعتراضات و ائتلاف است. شکل غالب خیزش ژینا تاکنون در قالب اعتراضات خودجوش بوده و فاقد سازمان‌دهی و جریان‌یابی مشخصی است. به‌طور کلی می‌توان گفت که سازمان‌دهی افقی‌محور در میان جوانان، صحنه‌ی اعتراضات خیابانی را آرایش می‌دهد. شکل سازمان‌دهی افقی‌محور قطعاً دموکراتیک‌تر از سازمان‌دهی سلسله‌مراتبی و حزبی است، اما همان‌گونه که فیشر [می‌گوید](#)<sup>۵</sup>، اثربخشی پایین‌تری دارد و تجربه‌ی جنبش‌های ضدسرمایه‌داری اخیر در خلال جنبش‌های عظیم پس از بحران ۲۰۰۸ در قالب جنبش اشغال در آمریکا و جنبش‌های نظیر آن در اروپا این مسئله را تصدیق می‌کند. دور زدن جنبش‌های بدون سازمان‌دهی و یا با سازمان‌دهی افقی‌محور برای سرمایه و ساختار سلطه بسیار ساده‌تر از حرکت‌های سلسله‌مراتبی و حزبی است که فرم غالب سازمان‌دهی سیاسی در قرن بیستم بوده است. همچنین این جنبش‌های توده‌ای عظیم و دارای سازمان‌دهی افقی آزمون چندان درخشانی هم در انقلاب‌های بهار عربی نداشته‌اند و جز در مورد تونس در اغلب کشورها و از جمله مصر متحمل شکست سنگین و حتی بازگشت به عقب بودند.

۴ - بنگرید به: [جنبش و شرط ژرفایابی آن \(در ایران چه می‌گذرد-۵\)](#)، محمدرضا نیکفر، رادیو زمانه، آبان ۱۴۰۱

۵ - بنگرید به: [پناهم بده \(گفتگوی مارک فیشر و فرانکو «بیفو» براردی\)](#)، سایت نقد اقتصاد سیاسی، آبان ۱۴۰۱

بنابراین سازمان‌دهی در این‌جا مسئله‌ی بسیار مهمی است که چه بسا نبود آن و ماندن در قالب جنبشی خودجوش و یا شکلی از سازمان‌دهی نامتمرکز و افقی‌محور نتواند اثربخشی قدرتمندی در آینده به‌جا بگذارد. البته نباید این نکته را نیز در نظر داشت که امکان وجود حزب و هر شکل گسترده‌ای از سازمان‌دهی در شرایط کنونی امکان‌پذیر نیست و همین امر مشکل سازمان‌دهی را بیشتر می‌کند.

یکی دیگر از ابعاد خیزش ژینا که کم‌تر روی آن بحث شده، چگونگی مواجهه با زندگی و مناسبات اقتصادی در آینده است. این خیزش برای این‌که بتواند رادیکال بماند نیازمند روشن ساختن این موارد است. خیزش رادیکالی که از برابری زن و مرد و از بین بردن ستم ملی دم می‌زند، نمی‌تواند در مورد مناسبات اقتصادی و رویکرد اقتصاد سیاسی بی‌اعتنا باشد و در قبال سرمایه‌داری موضع‌گیری نکند. خود بیگانگی و استثمار از کار آغاز می‌شود و بیکاری و فقر و توسعه‌نیافتگی در حاشیه‌ی ایران نیز مرتبط با همین مسئله است. مسئله‌ی حاشیه‌ی ایران به پس از انقلاب ۵۷ محدود نیست و این نابرابری پیش از انقلاب نیز وجود داشت و اساساً ذات سرمایه‌داری چنین شکافی را بین مناطق مختلف ایجاد می‌کند. تا زمانی که نتوانیم شکل مناسبات تولیدی و اقتصادی و رویکرد مناسب در قبال محیط زیست و جغرافیایی را که در آن زندگی می‌کنیم صورت‌بندی کنیم، هر شکلی از آزادی و برابری می‌تواند همان نتایج و مناسبات قبلی را بازسازی و واژه‌ها را از محتوی تهی کند. تنها با شعار دادن نمی‌توان این مسائل را حل کرد، بلکه به کار نظری و اجتماعی و ساخت ضدژمونی و فهم همگانی نیاز است. شعارهای رادیکال بدون جهان‌بینی کلی در همه‌ی حوزه‌ها مانند شعارهای انقلاب فرانسه عمل می‌کنند که هنوز هم آزادی و برابری در این کشور چنان‌که باید پدید نیامده است. تفاوت نگرش به آزادی و عدالت در مناطق مختلف ایران دیده می‌شود. برای مثال یکی از گفتمان‌هایی که راست افراطی در میان مردم به‌ویژه مردم طبقه‌ی متوسط به بالای تهران و کلان‌شهرها ایجاد کرده، صحبت از تبدیل حکومت ایران به یک حکومت نرمال است که مناسبات سیاسی و اقتصادی با دنیای غرب داشته باشد و کلیه‌ی قواعد بازار آزاد و لیبرالیسم اقتصادی را بپذیرد. در این نگرش نه‌تنها بازتوزیع درآمد در میان کل کشور مدنظر نیست، بلکه مسئله‌ی گویی این است که مردم طبقه‌ی متوسط با سهولت بیشتر بتوانند کالاهای لوکس خارجی را بخرند و سوار

ماشین‌های خارجی شوند و بتوانند آن را به قیمت فروش در خود غرب بخرند. این نگاه در حاشیه‌ی ایران نظیر کردستان و سایر نواحی فقیرنشین وجود ندارد. اما همین تبدیل کردن این مسئله به یک گفتمان هژمونیک می‌تواند تعریف از آزادی و برابری را خدشه‌دار کند و برابری را نه در امکانات زندگی رفاهی برای طبقات بالا، بلکه در کاهش و حذف نابرابری‌های درآمدی و رفاهی جستجو کند. برخی جریان‌های راست گاه حتی نظام اقتصادی ایران را یک شکل از اقتصاد کمونیستی و دولتی معرفی می‌کند و چاره را در اقتصاد بازار آزاد و پیوستن ایران به بازارهای جهانی می‌دانند و اصول نولیبرالیستی مبتنی بر نظام استارت‌آپی و کارآفرینی را تبلیغ می‌کنند. این در حالی است که نولیبرالیسم در سطح جهانی در ضعیف‌ترین موقعیت خود در چند دهه‌ی اخیر به سر می‌برد و جریان‌های سیاسی جهانی که در انتخاب‌های دموکراتیک آمریکای لاتین، اروپا و آمریکای شمالی بیشتر گرایش به چپ میانه و سوسیال‌دموکراسی و در مواردی چپ رادیکال دارند و در میان گرایش‌های راست، عمدتاً راست افراطی که گفتاری ضدنولیبرالی دارد، مورد اقبال است. تمام این گروه‌ها در دکترین نولیبرالی اقتصادی و نحوه‌ی مداخله‌ی دولت با طرفداران نولیبرالیسم عمدتاً در طیف راست میانه، اختلاف‌نظر دارند، اکنون شاید زمان مناسبی باشد که بتوان در دل تحولات اخیر خیزش ژینا از نظام اقتصادی مناسب برای ایران سخن گفت؛ نظامی که بتواند برابری و آزادی را به ارمغان بیاورد. این به‌نوعی وظیفه‌ی گروه‌های سیاسی و روشنفکران است تا از طریق گفتمان‌سازی در میان مردم معترض و حتی سردرگم ایران برای آینده امیدواری و نوید دهند. به‌طور کلی در موقعیت نبردی هژمونیک با راست افراطی و خود حاکمیت، شناخت مفاهیم و تبلیغات راست افراطی می‌تواند زمینه‌ی ساخت گفتمان مؤثر رهایی‌بخش را فراهم سازد. تنها از طریق این نفی می‌توان به شکل بدیل سیاسی و اقتصادی نوین دست یافت. این گفتمان سلبی در مقابل گفتمان‌هایی شکل می‌گیرد که حاکمیت و ساختار تبعیض و گفتمان‌های مبتنی بر نظام امتیازورزی ارائه می‌دهد. در همان مقاله‌ی «[جنبش و شرط ژرفایابی آن](#)» محمدرضا نیکفر از جمله‌ی «این نباشد، آن باشد» سخن به میان می‌آورد که «آن» در حقیقت بازتاب‌دهنده‌ی «این»‌هایی است که ظلم و ستم را بازتولید می‌کنند. در چنین بستری، گفتمان سلبی نسبت به گفتمان

ایجابی می‌تواند بهتر عمل کند، چرا که گفتمان ایجابی را می‌توان مصادره‌به‌مطلوب کرد، حال آن‌که گفتمان سلبی خود برساننده‌ی نفی چیزهایی است که ساختار تبعیض‌آمیز را ایجاد می‌کند. یعنی ساختاری که تبعیض را نفی می‌کند، نظام سلسله‌مراتبی را نفی می‌کند، ستم طبقاتی بر روی اقشار ستم‌دیده و به‌طور کلی سرکوب را نفی می‌کند.

در صحبت از گفتمان و بدیل از تخیل نیز نباید غافل بود. فانتزی (تخیل) در مورد ایده‌ها و بدیل‌ها می‌تواند به ما برای شکل‌دهی تصویری از تمدن ناسرکوبگر یاری رساند. همچنان‌که مارکوزه می‌گوید فانتزی ژرف‌ترین لایه‌های ناخودآگاه را به عالی‌ترین تولیدات آگاهی (یعنی هنر) پیوند می‌دهد و به عبارتی رؤیا را به واقعیت پیوند می‌دهد. تخیل کاری می‌کند که اصل واقعیت را به چالش بکشیم و در برابر آن اصل لذت و میل به زندگی برای رهایی را برجسته‌سازیم و بدیل رهایی‌بخش هم معنایی جز تمنای زندگی بهتر ندارد.

### کجا قرار داریم و به کجا می‌رویم؟

خیزش ژینا تاکنون توانسته دستاوردهای مهمی را برای جامعه‌ی ما به همراه داشته باشد. از حضور گسترده‌ی زنان بی‌حجاب در خیابان‌های برخی شهرها گرفته تا احیای امید و شور زندگی و بازگشت سیاست به درون جامعه و ضدیت خیل عظیم مردم با غیر سیاسی‌بودن، همه از دستاوردهای مهم خیزش هستند. اما این همه‌ی ماجرا نیست. سرعت خیزش در همه جا و در میان همه‌ی گروه‌های معترض یکسان نیست و همان ناموزونی اقتصادی که در ساحت کشور در مقیاس مرکز نسبت به حاشیه وجود دارد، در سیاسی‌شدن و به‌پاخاستن مردم در نواحی مختلف ایران نیز دیده می‌شود؛ چنان‌که اعتلای جنبش در کردستان بسیار بیشتر از کلان‌شهرها و شهرهای مرکزی ایران است. عوامل زیادی در وجود این اختلاف فاحش بین کردستان و مرکز ایران دخیل هستند که می‌توان دلایل زیر را برای آن برشمرد:

- وجود سنت مبارزاتی سیاسی در کردستان در طول دوران حاکمیت پس از انقلاب ۵۷. این سنت مبارزاتی و وجود احزاب سیاسی باسابقه سبب شده تا همدلی و همراهی در میان مردم کردستان بیشتر شود و امکان شکل‌گیری اعتراضات مردمی

در مقیاس وسیع بیشتر شود. همچنین این سنت توانایی مردم کردستان را برای سازمان‌دهی اعتراضات بیشتر کرده است.

- غالب بودن اقتصاد شرکتی و پساوردیستی که مبتنی بر کار غیرمتمرکز و واحدهای اقتصادی کوچک است و سایر اشکال بی‌ثبات‌کاری در تهران و برخی از سایر کلان‌شهرها سبب شده که از سویی به‌دلیل گرانی زندگی و حقوق نامکفی، امکان تعطیلی بازار و واحدهای صنفی و اعتصاب کاری بسیار پرهزینه باشد و از سوی دیگر نیز اشکال سازمان‌دهی در قالب اتحادیه‌ها نیروی کار برای اعتراض صنفی و سیاسی تا حدود زیادی از بین رفته است و ارتباط نیروهای شاغل طبقه‌ی متوسط و فرودست بسیار کم است و در مقیاس بسیار کوچکی وجود دارد و همین مسئله امکان گردهم‌آیی‌های بزرگ را بسیار دشوار می‌کند و اساساً توده‌های عظیم شاغل در کلان‌شهرها ارتباط جمعی چندانی را با هم تجربه نمی‌کنند و بیشتر به جزیره‌ای از توده‌های منفرد می‌مانند. مضاف بر اقتصاد بی‌ثبات و طبقه‌ی کارگر متفرق و رقابتی، شکل اقتصاد بازار آزاد و شرکتی برای برخی از طبقات اجتماعی در تهران و برخی کلان‌شهرها زندگی نسبتاً مرفه‌ی را درست کرده و به همین دلیل این لایه‌های مردم نمی‌توانند به راحتی با جنبش همراهی کنند. چنین شرایطی در این ابعاد در کردستان وجود ندارد.

- بحث محله‌زدایی در تهران و سایر کلان‌شهرها نیز از جمله مواردی است که امکان تجمع‌های بزرگ را از بین می‌برد. در جاهایی از پایتخت نظیر اکباتان و نارمک و نازی‌آباد که سنخ محله هنوز در آنجا وجود دارد، در خلال خیزش ژینا بیشتر شاهد شکل‌گیری تجمع‌های اعتراضی بزرگ و مستمر بوده‌ایم و سطحی از سازمان‌دهی ابتدایی در این محلات وجود دارد. اما با توجه به این‌که بافت غالب تهران را جمعیت عظیم مهاجران از شهرهای کوچک‌تر از اقصی نقاط ایران تشکیل می‌دهند که به‌دلیل بیکاری در شهرهای خود به تهران مهاجرت کرده‌اند و در محله‌های مختلف پراکنده شده‌اند، غریبی بخش بزرگی از ساکنان سبب شده که نتوانند در بسیاری از موارد در محلات حلقه‌های اعتراضی تشکیل دهند و حلقه‌ی نزدیکی کم‌تری داشته باشند.



- همچنین می‌توان سامان (دیسپوزیتیف)<sup>۶</sup> شهری در تهران و کلان‌شهرها را در نظر گرفت که نگری و هارت در کتاب امپراتوری بدان اشاره می‌کنند، یعنی خود سامان شهری در کلان‌شهرها در مقام یک سازوبرگ کنترلی عمل می‌کند که امکان شکل گرفتن تجمع را کاهش می‌دهد. از نرده‌کشی معابر اصلی تا حفر کردن گودال در میداندین اصلی (میدان ولیعصر)، حصارکشی و نداشتن راه در رو (چهارراه ولیعصر و میدان امام حسین و میدان آزادی) و ساخت سازه‌هایی مثل میدان انقلاب سبب می‌شوند که شکل‌گیری تجمع سخت و به تبع آن سرکوب آنها راحت‌تر شود.

با در نظر گرفتن عوامل فوق می‌توان دلایل اختلاف اعتلای جنبش در تهران و شهرهای مرکز با کردستان را متوجه شد. همین اختلاف در رشد جنبش بستر سیاست زمین سوخته را برای حاکمیت نیز فراهم می‌کند تا بتواند با کشاندن جنگ به کردستان جنبش را به پایان برساند.

خیزش تا به این لحظه همچنان پویاست و ادامه یافته است. برای ادامه‌ی خیزش عوامل متعددی دخیل هستند، اما حفظ همبستگی در میان فرودستان و طبقات و گروه‌های تحت‌ستم می‌تواند این ماشین را کماکان به جلو براند و اقدام‌های عملی دیگری انجام دهد. خیزش لااقل تاکنون توانسته در مقابله با تابوی بی‌حجابی و همبستگی مردمی و آغوش‌های مهربانی مردم به موفقیت‌هایی نسبی دست یابد. اما پیروزی نهایی به اقدامات عملی بیشتر و مفصل‌بندی بیشتر مفاهیم اقتصادی و سیاسی و سوگیری‌های رادیکال نیاز دارد.

خیزش ژینا یک رویداد مستمر رهایی‌بخش است که در یک بستر اجتماعی بزرگ و در امتداد خیزش‌های ۸۸ و ۹۶ و ۹۸ قرار دارد و همه‌ی سرکوب‌شدگان تمدن سرکوبگر را فراخوانده و غریزه‌ی حیات را نه برای سلطه‌ی اصل واقعیت بلکه برای اصل لذت و میل به رهایی می‌طلبد. پیروزی نبرد به استمرار مبارزه و اتحاد کلیه‌ی سرکوب‌شدگان نیاز دارد. رویدادهای رهایی‌بخش در استمرار است که به پیروزی می‌رسند.

---

<sup>6</sup>- dispositive